

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

چرا هویت مسئله ای سیاسی نیست؟

این روزها گروه های مختلفی کوشش می کنند تا مفهوم «هویت» را با مسئله «سیاست» پیوند زده و، بر اساس آن، به مفهوم سیاسی «حکومت نامتمرکز» (که معنایی جز یک حکومت فدرال ندارد) رنگی از دلایل غیرسیاسی داده و جغرافیای مناطق مختلف کشورمان را تسلیم تقسیم بندی های قومی و زبانی کنند. در مطلب این هفته کوشیده ام نشان دهم که چرا امر بسیار پر اهمیت «هویت»، و بخصوص نقش «زبان مادری» در آن، موضوعی سیاسی نیست و دخالت دادن این امر در بحث نامتمرکز کردن قدرت سیاسی، صرفاً خلط مبحثی فاجعه آفرین بشمار می رود.

esmail@nooriala.com

این روزها گروه های مختلفی کوشش می کنند تا مفهوم «هویت» را با مسئله «سیاست» پیوند زده و، بر اساس آن، به مفهوم سیاسی «حکومت نامتمرکز» (که معنایی جز یک حکومت فدرال ندارد) رنگی از دلایل غیرسیاسی داده و جغرافیای مناطق مختلف کشورمان را تسلیم تقسیم بندی های قومی و زبانی کنند. در مطلب این هفته کوشیده ام نشان دهم که چرا امر بسیار پر اهمیت «هویت»، و بخصوص نقش «زبان مادری» در آن، موضوعی سیاسی نیست و دخالت دادن این امر در بحث نامتمرکز کردن قدرت سیاسی، صرفاً خلط مبحثی فاجعه آفرین بشمار می رود.

اجازه دهید سخنم را با مفهوم «هویت» آغاز کنم. در ساحت معناشناسی، «هویت» را می توان

در مورد همه موجودات عالم به «چیستی»، و در مورد انسان ها (که چیستی شان در نمود فیزیکی شان مشهود است) به «کیستی»، تعبیر کرد. و همین جا توجه کنیم که هم چیستی و هم کیستی جزو ادوات پرسش اند و در واقع «سخن گفتن از هویت» با «پرسش از چیستی و کیستی» یکی است. یعنی، هویت همواره در ارتباط با یک پرسش از جانب «دیگری»، و اغلب در پاسخ به پرسش دیگری از اینکه که «این چیست؟»، و در مورد آدمی، در پاسخ به اینکه «تو کیستی؟ یا او کیست؟» معنا پیدا می کند. همچنین از همین «رویارویی با دیگری» است که معنای «معرفی» (به فارسی، «آشناسازی») به دست می آید: کسی خود را به دیگری می شناساند یا دو نفر را با هم آشنا می کند.

اما پرسش «تو کیستی؟»، متأسفانه، همواره یک پاسخ معین و یگانه ندارد، چرا که «هویت» هر فرد آدمی دارای اجزاء گوناگون و سطوح مختلفی است و لذا مفهوم مرکب و پیچیده ای بشمار می رود که، بدون در نظر گرفتن شرایطی خاص، یافتن پاسخ به پرسش بالا را ناممکن می سازد. در ذهن من، این «مجموعه هویتی اشخاص»، از نظر ساختاری، به یک «پیاز» شباهت دارد که از یک ریشه و یک لایهء مرکزی آغاز شده و سپس از طریق یک سلسله لایه ها یا ورقه های جدید، که بر روی هم انباشته می شوند، به شکل کامل خود می رسد.

روند هویت یابی آدمی نیز چنین است: از شکم مادر بیرون می آئیم؛ گروهی هست که ما را در خود می پذیرد، احتمالاً و معمولاً پدری و خواهری و برادری در کارند؛ افراد خانوادهء گسترده تر نیز هستند و اینها همگی کلاً «محیط ابتدائی» ما را تشکیل می دهند؛ محیطی که صداها، بوها، رنگ ها، و شکل های مختلف را در خود و با خود دارد. به ما نام می دهند و ما را بدان می خوانند. رفته رفته، بر اساس تجربه هامان، بد و خوب (یا مفید و مضر) را در می یابیم. و بزودی، بقول ایرج میرزا، یک حرف و دو حرف بر

زبان مان می گذارند تا ما را «گفتن پیاموزند»... بزرگ تر می شویم. دین و مذهب و عقیده پیدایشان می شوند و لایه هائی تازه را بر لایه های قبلی هویت ما می افزایند. پا از خانه بیرون می نهیم. با کوچه و خیابان و محله و شهرمان آشنا می شویم و بموازت این تجربه ها لایه های تازه تری به مجموعه هویت مان می پیوندند. به مدرسه می رویم، معناهای تجریدی تری همچون کشور و سرود و پرچم از راه می رسند. به سفرمان می برند، با شهرها و مناطق دیگر آشنا می شویم؛ و...

در واقع، این روند لایه روی لایه گذاشتن از لحظه تولد و تا دم مرگ هر انسان ادامه می یابد و به دلیل همین پیچیدگی است که پاسخ به پرسش «تو کیستی؟» بسیار مشکل می شود؛ بطوری که تا نتوانیم بدانیم که «چه کسی، در چه موقعیتی، و چرا» از ما چنین می پرسد قادر به پاسخگوئی به پرسش اش نیستیم. به عبارت دیگر، بر اساس هویت پرسنده و چرائی پرسشی که او مطرح می کند است که ما یکی از لایه ها یا برگه های هویتی خود را از مجموعه ای که در ذهن داریم بیرون می کشیم و در قالب پاسخی فهمیدنی پیش روی پرسنده می گذاریم.

شما وقتی رفته اید که فرزندان را از مدرسه تحویل بگیرید و مسئول مدرسه که قبلاً شما را ندیده می پرسید که «کیستید؟» در پاسخ اش نمی توانید بگوئید که «من یکی از اهالی کرهء زمین هستم!» در حالی که پاسخ شما بهیچ وجه ساختگی و ریائی نیست. شما، در این موقعیت و بر اساس شناختی که از پرسنده دارید، می دانید که اینگونه پاسخ را باید برای آنجا و آن زمانی بگذارید که موجودی از کرات دیگر بقیه شما را بگیرد و بپرسد که «شما کیستید؟». در موقعیت گفتگو با مسئول مدرسه اما شما مسلماً پاسخ می دهید که «من پدر این بچه هستم»، و می دانید که بقیه لایه های هویتی شما ربطی به پرسش مسئول مدرسه ندارد.

پس، چگونگی و محتوای بیان هویت ما «اغلب» موکول به شناخت ما از هویت پرسنده و موقعیتی است که هر دو در آن قرار داریم. (1)

حال اگر بر آن «روند شکل گیری هویت» که گفتم متمرکز شویم، خواهیم دید که، جز چند خرده هویت ابتدائی، بقیه لایه های هویتی ما رشته هائی هستند که گروهی از انسان ها را در «مجموعه های هویتی مختلف» بهم وصل می کنند. من در تهران به دنیا آمده ام و پس با بقیه تهرانی ها همشهری ام. پدر و مادرم از «نور» مازندران هستند، پس من با زادگان این منطقه از شمال ایران نیز همریشه ام. (2) شهروند ایران هم هستم (یا بوده ام، نمی دانم، چرا که پاسپورتم را حکومت اسلامی باطل کرده است!)، اهل آسیا هم هستم، اهل آسیای جنوب غربی نیز (که همان حوزهء امپراتوری کوروش هخامنشی باشد)؛ و بالاخره اهل خاور میانه ام و در خانواده ای مسلمان و شیعه به دنیا آمده ام و زبان مادری ام فارسی است، و...

پس لایه های هویتی ما هر یک کارکردی اجتماعی دارند و در مدارج مختلفی از اهمیت قرار می گیرند و در هر مرحله ما را عضو گروه خاصی می کنند.

و بر این اساس است که می توان پرسید «کدام لایه هویتی افراد، بیش از بقیه لایه ها، گروه های آدمی را مشخص و از هم متمایز می سازد؟» آیا همگروه بودن با اهالی شهر و شهرستان و استان و ایالت و ولایت خاصی می تواند مهمترین لایه هویتی ما باشد؟ یا مذهب ما و اینکه به کدام «امت» تعلق داریم؟ یا رنگ پوست و شکل وجنات مان؟ و یا اینکه چگونه از هویت خود برای دیگران «می گوئیم؟» آشکار است که در اینجا «گفتن» هم معنایی «یگانه» ندارد و مجموعه ای از صداها و معانی و نام ها و صفات و ویژگی های جهان وجود دارند که ما آن مجموعه را «زبان مادری» می خوانیم و به مدد آن از خود و دیگران می گوئیم.

پس، لااقل به باور من، مهمترین عنصر هویتی هر فرد «زبان مادری» اوست که هم وسیله ای برای فکر کردن اش محسوب می شود و هم ابزاری برای هویت پیدا کردن و آگاهی یافتن از «مجموعه» لا به لای کیستی» اش. اینکه من در کردستان به دنیا آمده باشم مرا لزوماً فردی از گروه کردان نمی کند، اینکه مذهبم شیعه امامی باشد مرا لزوماً با شیعه های نجف و کربلا هم گروه نمی سازد. اینکه ایرانی هستم نیز لایه ای هویتی است که امروزه بر اساس یک قرارداد حقوقی بین المللی ساخته شده و ماهیت بالذات ندارد، آنگونه که بر اساس این قرارداد، یک انگلیسی زبان هم می تواند با یک مهر و امضای مأمور مربوطه، مثلاً در اداره اتباع خارجی، به شهروندی ایران درآید و ایرانی محسوب شود.

«زبان مادری» اما از جنم دیگری است. نخست به خاطر اینکه «زبان» است و سرچشمه همه مفهوم ها و معناها و نام ها و صفت ها و قیدها است، و دو دیگر بدان سبب که «مادری» است، یعنی مثل شیر در جان کودکی ما نشسته و جهان را برایمان بیان و معنا کرده است. چرا که ما جهان را با زبان می سازیم و می فهمیم و درک می کنم. زبان خانه عاطفه های ما نیز هست و می تواند آنها را در برابر احساس هائی که از جهان بیرون از ما به مرکز درک ما می رسند برانگیزاند.

شبی را به یاد دارم که با دکتر غلامحسین ساعدی به گفتگو نشسته بودم و او، که سرگرم باده بود، یکباره شروع به خواندن شعری به زبان ترکی کرد و به اینجا که رسید بغض اش ترکید: «بیزدن ده بیر یاد ائلییه ن ساغ اولسون / دردلریمیز قوی دیکلسین، داغ اولسون». من، غمناک از اینکه نمی دانم او چه می خواند، خواستار ترجمه شدم. گفت تک بیتی است از «حیدر بابا»ی شهریار که می گوید: «هر کس از ما یاد کند سلامت باشد / و به او بگوئید که درد ما، مثل همین کوه، بزرگ است». و سال ها بعد دیدم که کسی حیدربابا را به نظم فارسی درآورده و این بیت را چنین منظوم ساخته است: «از ما هر آنکه یاد کند بی گزند باد / گو: درد ما، چو کوه، بزرگ و بلند باد». نمی دانم اینگونه ترجمه ها تا چه حد درست اند (3) اما یقین دارم در کلمات اصلی شهریار چیزی پنهان بود و هست که از دست ترجمه می گریزد و چون آتش به جان دکتر ساعدی می افتد.

من دوستان بسیاری در میان ملیت ها و اقوام و تیره های ساکن ایران دارم. و همین گونه تجربه را بارها با آنان داشته ام. ساعدی نویسنده ای بزرگ به زبان فارسی بود و، در نتیجه، این واقعیت که او در تبریز به دنیا آمده بود در میان مان تفاوتی ایجاد نمی کرد. در عین حال، من می توانستم به تبریز سفر کنم، به زیارت سبلان و حیدربابا و مزار شهریار و هر کجای دیگر زادگاه دکتر ساعدی بروم. اما تفاوت زبان های مادری ما می توانست در ساعدی شوری بیافریند که من از آن محروم بودم و تا طعم و مزه و رنگ و

بوی نهفته در زبان شهریار را نمی فهمیدم و آنها را، چون شیر مادر، قطره قطره در جانم نمی نشاندم، ممکن نبود که با آن لحظه گریستن ساعدی همدلی راستین پیدا کنم.

بنا بر این، فکر می کنم که نه زادگاه و نه مذهب و نه سرچشمه های قومیتی و ژنتیک، و نه رنگ پوست، هیچکدام نمی توانند گروه های آدمی را آن سان از هم متمایز کنند که زبان می کند. بخصوص که می بینم، در زمانه ما، کرد و ترک و عرب و فارس بودن فقط به زبان است و لاغیر. زاده کردستانی که زبان مادری اش کردی نباشد کرد محسوب نمی شود، چه سنی باشد و چه هفت پشت اش در کردستان زیسته باشند.

حال باید دید که پدیده «هویت» چه ارتباطی با سیاست پیدا می کند. لاقلاً سه هزار سال است که مردمان گوناگون، با زبان ها و باورها و آئین ها و فرهنگ های مختلف، در قلمروی حکومت های سیاسی مختلف زیسته و هر از چند گاهی شاهد آن بوده اند که حاکمان قبلی جای خود را به حاکمانی جدید داده اند، بی آنکه در قلمروی هویتی مردمان تحت فرمان شان جابجائی خاصی صورت گرفته باشد. یعنی، می توان گفت که تطابق «استقلال سیاسی» و «استقلال هویتی» امری متعلق به دوران پیش از تاریخ است و با شروع تاریخ مدون جهان (بگیریم سه هزار سال پیش) تقسیمات هویتی - که اغلب به تقسیمات جغرافیائی هم ترجمه می شوند - کمتر توانسته اند موقعیت سیاسی مستقلی بیافرینند. به تاریخ هر منطقه از کشورمان که بنگریم خواهیم دید حاکمان شان هر از چند گاهی از جائی فراز آمده و بر تخت نشسته اند. به همین دلیل، می توان گفت که مثلاً، «بلوچستان» یک مفهوم هویتی - جغرافیائی است و نه یک مفهوم سیاسی.

حال، به این «واقعیت» که گفتم اضافه کنید واقعیت های جدیدی را که با شروع «عصر انقلاب ارتباطات و اطلاعات» بوجود آمده و دنیای نوینی را، در صورت «دهکده ای جهانی» ساخته اند. یعنی، در زمانه ای زندگی می کنیم که «روند جهانی شدن»، همراه با مقتضیات اقتصادی و شغلی و مهاجرت های وسیع، همچون دستینه بزرگی که محتویات دیگی پر از مواد مختلف را چنان بهم زند که از هر ماده ای در هر کجای دیگ بتوان یافت، جمعیت های مختلف دنیا را در هم «بر» زده است.

اما، به باور من، در تمام طول این تحولات تاریخی، رابطه قدرت و هویت همواره رابطه ای یک سویه بوده و بصورتی یک طرفه اعمال می شده است. بدین معنا که «هویت» یک مفهوم سیاسی و زاینده عناصر قدرت نیست بلکه این قدرت های غیر دموکراتیک و سرکوبگر از یکسو، و قدرت طلبانی که آرزوهای خود را در پشت سپر هویت طلبی پنهان می کنند، از سوی دیگر، عواملی بشمار می روند که موجب می شوند مسئله «هویت» بصورت یک غامض «سیاسی» در آید؛ یعنی، تا اینگونه دخالت ها نباشند هویت نمی تواند بصورت مسئله ای سیاسی عمل کند.

هویت البته که منشاء رضایت و نارضایتی است، قدرت سیاسی هم یا ناراضی تراش است و یا رضایت آفرین. اما این رابطه همیشه از جانب سیاست با هویت معنا می یابد. این قدرت، در صورت اول خود، بدان خاطر هویت را به ماشین ناراضی تراشی تبدیل می کند که خود را منتخب و خادم مردم نمی داند و می خواهد تا ایدئولوژی مذهبی یا غیرمذهبی خود را، علیرغم میل مردمان گوناگون یک سرزمین، بر

آنان تحمیل کند. قدرت سیاسی ناراضی تراش، بدین ترتیب تمرکزگرا، سرکوبگر و یکسان ساز است. ایدئولوژی یا مذهب رسمی دارد، زبان اداری خود را زبان ملی اعلام می کند و زبان های دیگر را جزء ممنوعه ها قرار می دهد. با باورها و ارزش های مردمان کار دارد، ویرانساز و سرکوبگر فرهنگی - هویتی است و، چون به اقتضای مضامین ایدئولوژیک خود پا به حوزه تخریب ارزش های هویتی می نهد، خود راه را باز می کند تا مرمان ناراضی نیز با توسل به دلایل هویتی با قدرت سرکوبگر به مبارزه برخیزند. قدرت سیاسی رضایت آفرین اما قدرتی است برآمده از مردم، خدمتگزار آنان و برسمیت شناس تکرر و رنگارنگی شان. چنین قدرتی طبعاً نمی تواند از یکسو ایدئولوژیک و، از سوی دیگر، متمرکز باشد. یعنی نمی تواند از دل ماشین بازتولید استبداد بیرون آمده باشد.

«قدرت سیاسی غیر ایدئولوژیک» برآمده از شراکت همهء مردم (که در تیره ها و گروه های زبانی، عقیدتی، و فرهنگی گرد هم می آیند) محسوب می شود و به هیچ گروه و دسته ای نیز تعلق ندارد. و در صورتی که چنین قدرتی بر پایهء اعلامیهء حقوق بشر بوجود آمده و در ساختار مدیریتی «نامتمرکز» عمل کند خود بخود از اعمال هرگونه تبعیض و اجحاف هویتی (مذهبی، و فرهنگی، و بخصوص زبانی) عاجز خواهد بود.

بدین سان اگر، بجای کوشش برای استقرار یک سکولار دموکراسی نامتمرکز، بخواهیم مبارزهء خود را به امری «هویت طلبانه» تبدیل کنیم نخست از قلمروی مبارزهء سیاسی خارج شده ایم و دو دیگر اینکه ناچاریم بر عناصری سیاست زده (و نه سیاسی) تأکید کنیم که، بجای گسترش تساهل و همزیستی، زایندهء عناصر خشونت آمیز ناشی از تصفیه های فرهنگی بشمار می روند. مثلاً، «ملیت» ساختن (که مفهومی سیاسی است) از کسانی که زبان مادری شان یکی است همانقدر خطرناک است که ویژگی های یک «ملیت» را در مذهب و رنگ چشمان جمعی از مردمان دانستن. و به همین دلیل است که فکر می کنم حتی مسئلهء مهم «زبان مادری» را نمی توان به مسائل سیاسی متصل کرد و مشکلات مربوط به آن را باید از راه توسل به ایجاد حکومت های نامتمرکز مرتفع نمود. در این میانه نه توسل به تاریخ چاره ساز است و نه استدلالات جغرافیاسیاسی. بعبارت دیگر، در اینکه یک سرزمین بزرگ مشتمل بر مناطق سکونت ملیت ها و اقوام و تیره های مختلف است شکی نیست. در اینکه هر منطقه می تواند واجد زبان و مذهب و فرهنگی «غالب» باشد نیز نمی توان شک کرد؛ اما کشاندن این مسائل به حوزهء سیاست و دلیل ساختن از آنها برای ایجاد «مناطق خالص زبانی - قومی» جز تهیهء هیزم آتشی که به جان ساکنان همان مناطق خواهد افتاد نتیجهء دیگری ندارد.

می خواهم بگویم که اگر بحث سیاسی را از بحث زبان آغاز کنیم بزودی در خواهیم یافت که به دامچالهء بزرگی افتاده ایم که در آن بجای تساهل دچار تخالف می شویم، بجای همزیستی به جان هم می افیم و بجای بکار بردن راه حل های منطقی ناچاریم به خشونت صرف متوسل شویم. اما اگر بتوانیم مشکلات سیاسی مان را در همان ساحت سیاست حل و فصل کرده و آنگاه از آن منظر به مسئلهء تفاوت های زبانی و برسمیت شناختن حقوق زبانی، مذهبی و فرهنگی مردمان کشورمان بپردازیم آنگاه قضیه، هم در سطح حقوقی و هم در ساحت اجرائی، راحت تر قابل حل و فصل خواهد بود.

و دریغ می آید که این نکته را نیز ناگفته بگذارم که اگر در بررسی مشکلات ناشی از حکومت های متمرکز (و در نتیجه اغلب استبدادی)، و در راستای چاره جوئی برای آنکه ماشین بازتولید استبداد را از کار انداخته و پیاده کنیم، مجدانه به ضرورت های امروزی لازم برای ایجاد یک «سیستم نامتمرکز خودگردانی» پردازیم آنگاه مطرح کردن معیار اشتراک زبانی (و در نتیجه، هویتی) در امر تعیین «مناطق خودگردان یک کشور»، در مقایسه با معیارهای علمی-اقتصادی، جغرافیائی و طبیعی این کار، در درجه کمتری از اهمیت قرار می گیرد، با این نتیجه گیری بدیهی که لازم است «دولت های منطقه ای خودگردان»، که در یک نظام نامتمرکز ظهور می کنند، برای حفظ و گسترش زبان های مادری اهالی منطقه تحت حاکمیت خود کوشا باشند و وسائل لازم را در این مورد فراهم سازند.

در عین حال، به باور من، این امر هیچگونه منافاتی با برقرار بودن یک زبان رسمی در کشوری چند زبانه ندارد؛ آن هم زبانی که بتواند مردمان مختلف کشور را با یکدیگر در ارتباط بگذارد. از این منظر که بنگریم می بینیم که اگر «زبان مادری» مرکز هویت فرد فرد ما است «زبان سراسری» یک کشور نیز فراهم آورنده «هویت ملی» ما محسوب می شود و سیاست گزاران ما باید در حد مقدور بکوشند تا از بروز تضاد بین این دو جلوگیری کرده و هر یک را در حوزه کارکردی خود مطرح سازند. بعبارت دیگر، بزرگ کردن مسئله الزامی بودن یک زبان سراسری، آن هم از طریق ایجاد جنجال در مورد اینکه چنین زبانی لزوماً سرکوب کننده زبان های دیگر مادری در یک سرزمین است، تنها یک «گفتمان جعلی سیاسی» را مطرح می سازد که جز خسران برای صاحبان زبان های مختلف یک سرزمین چیز دیگری به همراه نخواهد داشت.

همچنین اگر، در سود و زیان سنجی منافع ملی و ملیتی، بخواهیم «اشتراک زبانی» مابین ساکنان مناطق مختلف را دلیلی بر «یکپارچه کردن» یا «مستقل نمودن» آنها بدانیم، و بخاطر آن از حقایق مختلف علمی، اقتصادی و اجتماعی غافل شویم، کارمان حاصلی جز ورشکست کردن مردمی که در منطقه خیالی ما ساکنند ببار نخواهد آورد. مثلاً، «خوزستان» در جغرافیای سیاسی و اقتصادی کشور ما یک «منطقه» است و آنچه این منطقه را با مناطق دیگر همجواریش جدا می سازد نمی تواند با معیارهای قومی و زبانی سنجیده شود و اگر بخواهیم، به استناد اینکه زبان عده کثیری از اهالی خوزستان عربی است، پس خوزستان را یک سرزمین عربی بدانیم و بخواهیم، بر اساس این «عربیت»، ادعای استقلال آن را مطرح کنیم و یا بکوشیم خوزستان را بصورت جزئی از شیخ نشین های خلیج فارس درآوریم (!) این سخنان آنقدر مضحک اند که در یک بحث جدی سیاسی - فرهنگی نمی توان به آنها فرصت عرض اندام داد.

نیز اگر بخواهیم سرزمین های کردهای ایران و ترکیه و سوریه و عراق را، بر اساس اشتراک زبانی، تبدیل به یک کشور کنیم آنگاه باید پرسید که چرا انگلیس و امریکا و استرالیا و زلاند نو یکی نمی شوند؛ یا چرا همین سوریه و عراق و مصر و لیبی و مراکش و تونس و عربستان سعودی را نباید یکی کرد؟ در جهان امروز اشتراک زبانی تنها دل ها را بهم نزدیک می کند و نه منافع اقتصادی و سیاسی مردمان همزبان را.

من، در عین اعتقاد به ضرورت تبدیل ایران به «ایالات متحده ایران»، بمنظور شکستن و از کار افکندن «ماشین تولید استبداد و تبعیض»، و در عین اعتقاد به اینکه مناطق مختلف ایران باید دارای قدرت خودگردانی باشند و دولت های محلی خود را دارا شوند، و در عین باور به اینکه در مناطق مختلف ایران باید «زبان های غالب مادری» همدوش «زبان فارسی» عمل کنند، به این نکته نیز باور دارم که طرفداران «حکومت های نامتمرکز قومی و زبانی» فقط و فقط تشنگان قدرتی هستند که تصور می کنند با تکه تکه کردن ایران مناصب قدرت محلی متعددی را به دست خواهند آورد. برای آنها مهم نیست که تکیه بر نژاد و هویت های قومی و زبانی تنها آفریننده شوونیسم های شبه ناسیونالیستی اند و، در سراسر تاریخ جهان، مادر استبداد و بیداد و کشتار بوده اند. آنها اساساً، بر خلاف آنچه ادعا می کنند، نه به دموکراسی اعتقاد دارند و نه به خدمتگزاری حکومت و دولت در راستای رفاه ملت.

اما، اگر خواستار رسیدن به سکولار دموکراسی و آزادی های نهفته در حرمت گزاری بر «کرامت انسان» هستیم، باید بدانیم که «ایجاد سیستم نامتمرکز کشورداری» تنها می تواند بر اساس ملاحظات اقتصادی، جغرافیائی، معشیتی و رفاهی مردمان و بر اساس رضایت آگاهانه آنان صورت گیرد و موارد هویتی گوناگونی همچون زبان و مذهب و نژاد را باید در ساحتی غیرسیاسی و در حوزه های حقوقی و اجرائی، که یک قانون اساسی سکولار دموکرات زمینه ساز آنها است، مورد بررسی قرار دهیم.

1. این «اغلب» را از این جهت آورده ام که گاه سوال کننده می تواند خود شخص باشد که از خویشتن می پرسد «من کیستم؟» اما پاسخ این پرسش نیز موقوف به چگونگی موقعیت پرسنده و مقصود از پرسش است که من نخواسته ام در مطلب حاضر به آن پردازم چرا که کل مسئله به حوزه ای فلسفی و خارج از موضوع این مقاله مربوط است. فقط همین را گفته باشم که یکی از تعاریف کار هنری «پرسش هنرمند از هویت خویش استوار» است و، در این زمینه یاد سهراب سپهری بخیر که همهء یکی از شعرهای بلند اش را به همین بازینی هویتی اختصاص داده بود، آنگونه که گوئی مخاطبان اش از او پرسیده باشند «تو کیستی؟» و او به آنها است که پاسخ می دهد: « اهل کاشانم من... / اهل کاشانم ، اما / شهر من کاشان نیست. / شهر من گم شده است. / ... / خانه ای در طرف دیگر شب ساخته ام. / من در این خانه به گمنامی نمناک علف نزدیکم...» و، بدینسان، از همان خاک کاشانی که در آن خفته است همدرد من در غربت نشسته می شود.

2. بصورت معترضه بگویم که دیده ام کسانی به من حمله کرده اند که چرا آباء و اجداد من همان «نور»ی می آیند که شیخ فضل الله نوری هم - با نوه اش کیانوری نوری - از همانجا سرچشمه گرفته اند! می بخشید!

3. بخصوص این ترجمهء منظوم که بیان و جود درد را به آرزوی داشتن درد تبدیل کرده است!

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>